

# تفسیر سوره بقره

■ مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

اشاره:

نوشتار حاضر به ارائه تفسیر آیات ابتدایی سوره مبارکه بقره می پردازد که هم اکنون از نظر همراهان و خوانندگان گرامی می گذرد.



## اعتقاد مادی‌گرا پیرامون غیب عالم

تذکر کونا‌هی پیرامون اعتقاد مادی‌گرا و غیب عالم عرض می‌کنم و آن اینست که گفتیم اشتباه مادی‌گرا که به غیب عالم اعتقادی ندارند، در این است که، آنچه را باید بگویند نمی‌دانند یعنی می‌کنند نه اینکه دلیلی برای دوطرفش ندارد. بلکه دلیلی برای اثبات آن دارد. یعنی مثلاً مصداق اتم غیب عالم وجود خداست که غیب‌الغیوب است و بدیهی است که برای اثبات وجود خدا براهین آشکار و روشنی مثل افتاب هست که اگر کسی، اصل وجود غیب را در نفس خودش قبول کرده باشد، خیلی راحت می‌تواند این استدلال را پیدا کند. تا چه برسد به اینکه دیگری پیدا کرده باشد و او نپذیرد. بنابراین نمی‌شود گفت طرفینش را نمی‌تواند اثبات یا نفی کند. بله اثبات می‌تواند بکند، اما نفی نمی‌تواند بکند. لذا اگر بپرسند شما به چه دلیلی می‌گویید خدا نیست؟ هیچ دلیلی ندارد و جوابش لا‌ادری، یعنی نمی‌دانم است. او با ابزار و آلات و وسایل کشف مادی، یعنی همین آزمایشگاه و جاقوی جراحی و میکروسکوپ و تلسکوپ و با این وسایل در دایره محدود ماده نتوانسته است خدا را بشناسد و چیزی پیدا کند که به او بشود گفت خدا، ولذا نمی‌تواند بگوید خدا وجود ندارد. بلکه می‌تواند بگوید من نمی‌دانم و این هم می‌شود شک. این آنتیسم (بی‌خدائی) کشور‌های مارکسیستی که حتی شوروی موزه‌ای بنام آنتیسم داشت، می‌خواست از طریق موزه نفی خدا را ثابت کند! که خیلی حرف بی‌منطق و بی‌استدلالی است. شما نهایت چیزی را که می‌توانید بگویند این است که در وجود خدا شک داشته باشید و بگویند برهان وجود خدا برای من خدا را ثابت نکرده و همانطور که قرآن می‌گوید: ان‌هم الا‌یظنون و ان‌هم الا‌یخرصون اینها فقط شک دارند و نمی‌توانند در نفی خدا ادعای علم بکنند که این را گفتیم و در مورد انفاق هم که گفتیم اثر یقینی و اثر مشکوک، نباید ما آن اثر مشکوک را کم جلوه بدهیم. همه این خیریه‌های دنیا و همه این کارهایی که مردم بول انفاق می‌کنند و حشمش هم حجم عظیمی است. وصیت می‌کنند. ارب می‌گذارند برای فقرا، که در همه دنیا معمول است و از مسلمان و مسیحی و سایر ادیان حجم عظیمی برای انفاق انجام می‌دهند همه اینها بخاطر آن اثری است که ما می‌گوییم مشکوک است و این اثر را نباید دست کم گرفت. منتها ما بالاتر از این، می‌خواهیم بگوینم علاوه بر این اثر مشکوکی که شما حالا بالاخره بول را داخل صندوق می‌ریزی، خودت که نمی‌بینی به جایش رسیده یا نه، یا اگر به دست فقیر می‌دهی نمی‌دانی در رفع نیاز واقعی‌اش مصرف کرد یا نه که تو را خوشحال یا متأثر کرده باشد. اما در قبال این یک اثری بالاتر و قطعی‌تر و فوری‌تر وجود دارد. و آن، اثری است که در نفس تو می‌گذرد، یعنی دل می‌کنی از این چیزی که داری آن را انفاق می‌کنی. و این گذشتن یک سود بزرگی است که به تو می‌رسد حیثت خالی می‌شود، اما چیزی بر وجود تو افزوده می‌شود که آن چیز، گذشت است و قدرت بر گذشت یک چیز عظیمی است که همه کس این قدرت را ندارند و بعضی هم کمی از آن را دارند. این کسانی که قدرت در آنها به حدی می‌رسد که جان خودشان را حاضرند در راه خدا قربانی کنند. یعنی شهداء، اینها پرواز می‌کنند. یک جوان شانزده هفده ساله مجاهد فی سبیل‌الله در آن سال‌های استثنائی جنگ واقعا یک برقی بود که در تاریخ زد و تمام شد و آن آثار عظیمی داشت. یک جوان می‌نشست یک وصیت می‌نوشت که وقتی من این وصیت‌نامه‌ها را می‌دیدم مثل اینکه یک عارف بزرگ آنرا نوشته. گاهی که ما این کتابها و این نوشته‌های بزرگ عرفا را نگاه می‌کردیم رنگ و بوی سخن این شهداء رنگ و بوی سخن آن عرفای واصل را داشت. در حالی که من یقین دارم اینها اسم آن کتابها را هم نشنیده‌اند و آن مطالب را از زبان هیچکس نشنیدند. بلکه جوشش درون خود اوست و شکوفایی آن گل وجود بنی‌آدم و آن حقیقت انسانی است که با اینار تحقق پیدا می‌کند. من وقتی به این خاطرات نگاه می‌کردم، می‌دیدم از روزی که مثلا از تهران رفتم و شروع به نوشتن خاطرات کرده، اول یک آدم عادی است. منتها احساسات او را کشیده به طرف جبهه و از خاطره‌اش می‌شود فهمید ۱۰، ۲۰ روز به شب عملیات مانده ناگهان عوض شده و اصلا در لحن کلام، و نوشتن یک نوری و یک طیشی وجود دارد که این همان اینار است. یعنی خودش را آماده کرده و دارد می‌رود جلو و می‌درخشد. بهمین اندازه هم شما آن پولی را که از جیب خودتان در می‌آورید، یا آن لباس و تن پوش خودتان را به یکی می‌دهید، و به هر حال آن چیزی که متعلق به شماست و آن تعلق و پیوند را از خودتان می‌برید اثر فوق‌العاده‌ای دارد. و اما آیه بعد والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک ترجمه‌اش را قبلا گفتیم و آنان که به هر آنچه بر تو فرو فرستاده شده است ایمان می‌آورند و به هر آنچه پیش از تو

## خصوصیت ایمان به وحی

در اینجا هم دو خصوصیت دیگر هست. اولاً: ایمان به وحی در هر دو جمله مورد توجه قرار گرفته و این دو جمله در این معنا با هم مشترک‌اند. یعنی یکی از نشانه‌ها یا از عناصر و ارکان تشکیل دهنده آن تقوایی که مایه هدایت و مایه نورانیت انسانی است. همین است که ایمان می‌آورند به وحی و وحی را قبول می‌کند، منتها اینکه این وحی مطلق است به پیغمبر اسلام یا پیغمبرهای دیگر. پس خصوصیت اولی که در این دو فقره و این دو عبارت وجود دارد، اصل ایمان به وحی است که این هم، در تشکیل شخصیت تقوا در انسان یک عنصر لازمی است! ممکن است کسی بخدا ایمان داشته باشد، لکن به وحی ایمان نداشته باشد، این کافی نیست. لذا در قرآن در مورد عده‌ای اطاعت پیغمبر پس از اطاعت خدا ذکر شده: اطیعواالله و اطیعوا الرسول. خدا را اطاعت کن و پیامبر را اطاعت کنید. در حالی که شما پیرو پیغمبر هستید می‌گویید معلوم است من وقتی خدا را اطاعت کردم پیغمبر را هم اطاعت کرده‌ام. بله شما این جور هستید. چون به پیغمبر (یعنی به وحی) اعتقاد دارید، اما اگر کسی به وحی اعتقاد نداشته باشد آنوقت دیگر اطاعت از پیغمبر وجود ندارد.



● اگر درباره  
مسائل اساسی  
زندگی انسان و  
تکلیف اساسی،  
عقل‌ها با هم  
تصادم پیدا  
کردند که حتما  
می‌کنند، راه  
ارشاد عقل به  
جز وحی خدا  
چیست؟

### چگونگی تحقق اطاعت از خدا

در اینکه چگونه اطاعت از خدا تحقق پیدا خواهد کرد؟ جای صدگونه گمان و تصور باطل هست اگر کسی به خدا معتقد بود، یعنی عقلش او را در مقابل حقیقت وجود خدا خاضع کرد، دیگر نمی‌تواند منکر شود. آیا آفرینش را و این ماشین عجیب و پیچیده کائنات مهندس و سازنده‌ای نیست؟ حالا اگر خدا را قبول کرد، اما وحی را و اینکه خداوند میان خودش و میان انسانها رابطه‌ای ایجاد خواهد کرد اگر قبول نکرد، آنوقت هرچه را به ذهن خود او رسید او را وحی الهی خواهد پنداشت و حکم الهی خواهد دانست؟! در حالی همیشه اینطور نیست که عقل انسان به راه ثواب برود، بلکه در موارد بسیاری هم خطا خواهد کرد. عقل احتیاج به مرشد و کسی او ارشاد کند و به او تعلیم بدهد دارد تا چگونه فهمیدن و چگونه دیدن و تشخیص حقیقت را از باطل بدهد. بسیاری از چیزهای باطل چشم انسانهای عاقل حقیقت جلوه می‌کند، دلیلش هم این است که شما می‌بینید انسانهای گوناگونی بر سر مسائل گوناگونی با اختلاف تشخیص دارند. ولذا اگر درباره مسائل اساسی زندگی انسان و تکلیف اساسی، عقل‌ها با هم تصادم پیدا کردند که حتی می‌کنند، راه ارشاد عقل به جز وحی خدا چیست؟

### تعلیم ویژه و هدایت ویژه الهی در قالب وحی

پس اعتقاد به وحی و ایمان به اصل وحی، یک شرط اصلی و یک عنصر اصلی است. اما اینکه وحی چگونه چیزی است؟ آن موکو به بحث‌های معارف است که معلوم می‌کند وحی و جوهر وحی و حقیقت وحی چیست؟ لذا این را ما اینجا بحث نمی‌کنیم. اما بطر خلاصه وحی عبارت است از: تعلیم ویژه الهی و هدایت ویژه الهی به بنده برگزیده‌اش پیغمبر، که او هم این هدایت و این تعلیم را اختیار انسانهای دیگر می‌گذارد. پس مسأله اول مسأله وحی است که در فقره اول می‌گوید: والذین یؤمنون بما انزل الیک. به آنچه تو نازل شده و بسوی تو فرستاده شده است ایمان می‌آورند، که منظور از آنچه فرو فرستاده شده، معارف اسلام و احکام اسلام، یعنی همین چیزهایی است که اسلام برای ساختن انسان در مرحله عقل و ذهن و در مرحله اخلاق و در مرحله عمل به انسان تعلیم داده‌چو مجموعه برنامه‌های دین و از جمله برنامه‌های اسلام سه منطقه اساسی از وجود انسان را بایستی فرا بگیرد و پوشش بدهد. یک منطقه منطقه عقل انسان است که عقل را از گمراهی‌ها نجات بدهد، ولذا افکار و تصورات و فهم درست از حقایق عالم در این منطقه فر می‌گیرد. تفسیرات مربوط به زندگی انسان، مربوط به آخرت، مربوط به شناخت انسان، مربوط به شناخت آفرینش و آنچه در اصطلاح آن جهان بینی می‌گویند، اینها در منطقه عقل قرار دارند. وحی در مجموعه خودش، این منطقه را فرامی‌گیرد، یعنی انسان را در زمینه عقلیات و ذهنیات هدایت می‌کند. همین افکار گوناگون فلسفی‌ای که انسانها از قرنهای متمادی تا امروز بر سر او بحث‌ها کردند مکاتب گوناگونی را بوجود آوردند، در زمینه‌های اصلی‌ی زندگی انسان اشارات روشنی وحی دارد، که فلسفه اسلامی هم از این وحی سرچشمه می‌گیرد. پس یک منطقه منطقه ذهن و عقل است. منطقه دوم منطقه روح انسانی است که به آن اخلاق می‌گوئیم. روان انسان دچار آلودگیها و تیرگی‌ها و زشتی‌ها و کج رویهایی می‌شود که از خصوصیات وجود انسان و زندگی‌ی او سرچشمه می‌گیرد فرضا انسانها ممکن است دچار بخل بشوند و این بخل سعادت انسان را مختل می‌کند. اگر انسانها بخیل باشند، یعنی حاضر نباشند به یکدیگر خیر برسانند، این، زندگی انسان را تحت تأثیر قرار خواهد داد، یا اگر انسانها دچار حرص بشوند، یعنی میل به افزون طلبی خارج از حد هدایت شده و کنترل شده در فرآورده‌های زندگی و مال دنیا و این قبیل چیزها پیدا کنند، یا انسانهای مبتلای به (جین ترس افراطی و بی اندازه بشوند و از ورود در میدانهای زندگی که غالباً با خطر همراه است بترسند و پرهیز کنند، یا انسانها نسبت به یکدیگر دچار کینه بشوند، یا نسبت به مسائل زندگی دیگران یا مسائل زندگی حیات دچار سهل انگاری بشوند، یا دچار فریب یا ریاکاری بشوند و از این قبیل رزائل اخلاقی که اینها پستی‌ها و دنائت‌ها و تیرگی‌ها در روح انسان است، هدایت وحی شامل اینها هم می‌شو به عنوان منطقه دوم که هدایت وحی و برنامه الهی و آسمانی ادیان سعی می‌کند اینها را برطرف بکند. منطقه سوم منطقه عمل منطقه کارکرد آنها در زندگی است، یعنی چه کاری را بکنیم و چه کاری را نکنیم؟ که این منطقه سوم، بلاشک ارتباط مستحکمی با آر دو منطقه قبلی دارد، یعنی عقلیات و ذهنیات در چگونگی عملکرد تأثیر می‌گذارد. یعنی برنامه آسمانی ادیان و دین پیغمبر خاتم(ص شامل هر سه اینهاست که باید به این سه ایمان آورد و آنچه نازل شده قرآن است که شامل این سه منطقه است.

### نکته‌ای در معنای انزال

در معنای انزال یک نکته کوتاهی را عرض می‌کنم. انزال یعنی (نازل شدن) از بالا به پائین فرو فرستادن در زبان عربی که می‌گویند نزول باران، چون باران از بالا می‌آید پائین، (در بالا و پائین مادی و محسوس) در یک مواردی پائین آمدن محسوس نیست و بالا، پائینی، بالا و پائینی مادی نیست. در اعتبارت عربی گفته می‌شود که مثلاً پیام فلان شخص امیر را از محل او نازل کردند (فرو فرستادن) ممکن است آن جایی که امیر در آن ساکن هست یک زیرزمینی باشد، اما نمی‌گویند پیام امیر از زیر زمین بالا آمد اینجا پائین



و بالائی مادی مورد نظر نیست، بلکه چون مقام امیر را مقام والایی فرض کرده، می گوید: پیام او بر رعیتش که از او پائین تر بود نازل شد. (این تعبیر، عربی است) پس نزول قرآن و نزول وحی الهی به این خاطر تعبیر به نزول می شود که از ساحت الوهیت و از پیشگاه خداوند متعال که یک ساحت والا و بالایی است، به سمت انسان که در مرتبه پائین و نازلی است فرود می آید. این یک اعتبار است و به یک اعتبار دیگر که دقیق تر است، از اعتبار اول: مفاهیم کلی در کلیت خودشان در حالی که به شکل حقیقت خودشان هستند در یک سطح دست نیافتنی اند و اگر بخواهند به مغزهای انسانها منتقل بشوند بایستی به سطح کلمات تنزل کنند سطح حقیقت از سطح کلمات والاتر و بالاتر است. مثلاً مسئله وجود خدا، یا وحدانیت خدا که در قرآن مکرر ذکر شده یک حقیقت والایی است، اگر این حقیقت بخواهد به ذهن انسانها منتقل بشوند، محتاج این است که در غالب کلمات قرار بگیرد، یعنی تنزل کند به شکل کلمات و به شکل امواج صوتی که متکی بر دهان و زبان و حنجره انسانهاست در بیاید و این را می گویند نزول. معارف الهی از سطح الوهیت و ربوبیت خود که در حد نفس معارف و اصل معارف است، تنزل می کند به شکل الفاظ و کلمات در می آید و از دل پیغمبر بر زبان پیغمبر جاری می شود و از زبان پیغمبر در فضا پخش می شود و مستمعین آنرا می شنوند و قبل از آنکه به ذهن پیغمبر (ص) بیاید، چون پیغمبر (ص) در مرحله مادی است و یک بشر است برای اینکه به سطح پیغمبر برسد، باز از سطح ربوبی تنزل پیدامی کند (این هم خودش یک تنزل است) و از ساحت پروردگار این معرفت قرآنی فرود می آید تا می رسد به قلب پیغمبر، یعنی بر پیغمبر نازل می شود. پس وقتی معرفت قرآنی به شکل انسان فهم در می آید این تنزلی است که آن معرفت از جایگاه خود پیدا کرده تا رسیده به سطح قابل دسترسی انسان، و به فرض محال اگر فرض می کردیم بنا بود این معرفت را به شکلی در بیاورند که حیوانات هم بفهمند، باز یک تنزل بیشتری لازم داشت، که البته چنین فرضی واقعیت خارجی ندارد، اما چون مرتبه حیوان پائین تر از مرتبه انسان است، اگر قرار بود این آیات به حیوان هم برسد باز باید از این سطحی که برای انسان قابل فهم و دسترسی هست بیشتر تنزل پیدا می کرد و اگر فرض کنیم که به جمادات هم برسد باز تنزل بیشتری لازم داشت که به این در قرآن اشاره شده می فرماید: لوانزلنا هذا القرآن لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله (۱۲- حشر) اگر ما این قرآن را بر کوهی (که یک جماد است) نازل می کردیم آنوقت می دیدی که کوه در مقابل خدا خاضع می شد و از خشیت الهی متلاشی می گشت، که البته این آیه جزو آن آیات قابل تدبیر قرآن است که خودش هم بلافاصله می فرماید: وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون. این مثل ها را برای انسانها می زنیم تا قدری فکر کنند، که متأسفانه فکر و تدبر در آیات قرآن بین مردم ما معمول نیست و لذا خوب است پیرامون همین آیاتی که الان ما معنی می کنیم قدری تأمل کنید و فکر کنید. پس اینکه آیه شریفه می فرماید: کسانی که ایمان می آورند به آن وحی که بر تو فرستاده شده و همچنین به آنچه پیش از تو فرو فرستاده شده است، این هم یک خصوصیت است

## خط واحد نبوت

### و لزوم ایمان به همه پیغمبران الهی

اینکه ما بگوئیم آن حقیقتی که بر پیغمبر ما نازل شده او را قبول داریم، لکن آنچه که بر پیغمبرهای دیگر نازل شده قبول نداریم، اینجا جایی برای تعصب نیست، بسیاری از انسانهای معاصر بعثت پیغمبر را همین تعصب به گمراهی کشاند و آنها را نابود کرد، قرآن از یهود این را نقل می کند لوانزل هذا القرآن علی رجل من القرینین عظیم (۳۱- زخرف) این را مشرکین می گفتند: چرا قرآن بر ماها و بر شخصیت های بزرگ ما نازل نشد؟ یعنی اگر همین وحی بر او نازل می شد قبول می کرد. اما چون بر این نازل نشده قبول نمی کند. یهود چون شنیده بودند در تورات آمده است که پیغمبر خاتم خواهد آمد، می گفتند این خاتم باید از میان بنی اسرائیل باشد و چون از میان عرب معوث شده است، پس او را ما نمی پذیریم و به او ایمان نمی آوریم و این گمراهی بود در حالی که اگر او از سوی خداست، و اگر نشانه های وحی الهی در او مشاهده می شود و اگر معارف و روشنائی های درس های الهی در او وجود دارد چه تفاوتی می کند که بر چه کسی نازل شده و لذا مسلمانان همچنانکه به وحی نازل شده بر پیغمبر خودشان ایمان دارند به وحیی که بر پیغمبران گذشته



● اما اعتقاد در منطق اسلام باید منشأ عمل باشد، چون ما در محدوده اعتقادات اساسی اسلام، اعتقادی که به عمل ارتباط نداشته باشد نداریم و توحید، اعتقاد به وجود و وحدانیت خدا، منشأ مجموعه‌ای از قالب‌های زندگی است

مثل موسی و عیسی و ابراهیم هم نازل شده ایمان دارند. که در جاهای متعددی از قرآن این معنا تکرار شده، از جمله این آیه می‌فرماید: لا نفرق بین احد من رسله (۲۸- بقره) ما میان پیغمبران خدا هیچ تفاوتی نمی‌گذاریم، یعنی ما که مسلمان هستیم موسی به عنوان پیغمبری می‌شناسیم ایمان داریم، برای آنها احترام قائلیم و آنها را بندگان والای خدا می‌دانیم. این یک نکته و دوم که از این و ما نزل الیک و ما نزل من قبلک استفاده می‌شود اینست که: خط روشن نبوت یک خط واحد است و خطوط جداگانه و مختلف نیست، یعنی اگر شما ایمان به همه پیغمبران دارید لازمه اش این است که همه پیغمبران سخن واحد یا سخنی مکمل سخن یکدیگر آورده باشند، والا اگر بین سخن‌های آنها تناقضی وجود داشته باشد ممکن نیست به همه ایمان داشته باشید، زیرا نمی‌شود انسان، هم به کسی اعتقاد داشته باشد و هم به کسی دیگر که ضد اوست، چنین چیزی ممکن نیست. پس وقتی قرآن به ما تعلیم می‌دهد باید به همه پیغمبران اعتقاد داشته باشید معنای این تعلیم و آموزش این است که همه پیغمبران سخن واحدی را می‌گویند، بر روی خط واحدی حرکت می‌کنند و به سمت مقصد واحدی حرکت می‌کنند و مکمل یکدیگر هستند. متأسفانه تعلیمات پیغمبران گذشته بطور کامل باقی نمانده، یعنی در همین تورات و انجیلی که الان موجود است و امروز در دسترس ماست حرفهایی وجود دارد که خیلی واضح اینها نمی‌تواند وحی الهی باشد مخصوصاً در انجیل، زیرا انجیل در شرایط بسیار سختی جمع‌آوری شده و تعلیمات حضرت عیسی در اختیار هیچ کسی نیست، خود مسیحی‌ها این را ادعا نمی‌کنند. بلکه انجیل را به روایت اصحاب عیسی که بعضی از آنها حتی با زمان حضرت عیسی فاصله هم داشتند به روایت آنها نقل می‌کنند. یعنی هر کسی در حافظه خودش یک چیزی داشته آنرا روی کاغذ نوشته، البته منحصر به این چهار انجیلی که الان هست و به آنها می‌گویند انجیل اربعه نیست، بلکه دهها انجیل نوشته شده، منتها بعد که دیدند انجیل‌ها متعدد است و هر کس می‌آید به میل خودش یک چیزی می‌گوید و یک چیزی می‌نویسد و با روایتی نقل می‌کند محدود کردند.

### تحریف تورات و انجیل و زبور داود

بنابراین چیز کاملی از پیغمبران گذشته نمانده و تورات هم کم و بیش همینطور است و خیلی تحریف شده، زبور داود را هم که الان موجود است و عهد عتیق و عهد جدید را مسیحی‌ها با هم چاپ می‌کنند و در اختیارشان هست آنرا مزامیر گذشته آن هم همینطور است. بنابراین آنچه از معارف پیغمبران در اختیار مسلمان قرار می‌گیرد، مسلمان او را می‌پذیرد و قبول دارد، چون احکام متفاوتند، اما معارف یکسانی هستند، شناخت‌ها عوض نشدند و جهان بینی در تمام این کتابها آسمانی یکی است، اگر چه احکام بر حسب زمانهای مختلف تفاوت‌های کم و بیشی کرده است و آخرین نشانه از آن شش نشانه‌ای که عرض کردیم، قرآن می‌فرماید و بالآخره هم یوقنون: و آنان به آخرت یقین می‌ورزند.

### از نشانه‌های متقین یقین به آخرت است

یقین به آخرت نشانه ششم است و آخرت هم، آن نشأه و مرحله بعد از دنیا است که چون متأخر از دنیا است به آن می‌گویند آخرت و دنیا چون مرحله نزدیکتر به ماست و الان ما در آن زندگی می‌کنیم به آن می‌گویند دنیا، پس یکی از نشانه‌های باتقوا یا متقی، یقین به آخرت است، و بارها گفتیم از ارکان و از اصول و از مایه‌های اصلی تدبیر و تقوا یقین به آخرت است. که یک مرحله والائی است، ولذا گمان به آخرت کافی نیست.

### در منطق اسلام، اعتقاد منشأ عمل است

اما اعتقاد در منطق اسلام باید منشأ عمل باشد، چون ما در محدوده اعتقادات اساسی اسلام، اعتقادی که به عمل ارتباط نداشته باشد نداریم و توحید، اعتقاد به وجود و وحدانیت خدا، منشأ مجموعه‌ای از قالب‌های زندگی است و آخرت هم همینطور است. زندگی برای کسی که اعتقاد دارد مرگ آخرین مرحله حیات اوست با هدف و با کیفیت و روحیه خاصی است و برای کسی که معتقد است مرگ پایان بخشی از زندگی است با هدف و جهت و روحیه دیگری است. فرق می‌کند که انسان فردائی و ماورائی پس از پایان این ساعت برای خودش معتقد باشد یا نباشد و فرق می‌کند که شما درسی را که می‌خوانید معتقد باشید این درس پس از یک ساعت، س از یک روز، پس از یک سال، پس از بیست سال به کار شما خواهد آمد، یا معتقد باشید که نه، هرگز به کار شما نخواهد آمد. فرق است بین این که انسان بداند در این زندگی هر حرکتی که از او سر می‌زند یا هر سخنی که می‌گوید، یا هر تلاشی که می‌کند، حتی هر عدم تلاشی ثبت می‌شود. این ثبت خواهد شد اگر هم تلاش نکردید، یعنی ایستادید، یعنی ایستادی



بِنَمْرِجُونَ

وَأَنزَلْنَا

مُحَمَّدٌ

لَمَّا

بِفِطْمِيرٍ ﴿١٧﴾

أَمَّا

وَلَا يَنْبَغُ

بِإِلَى أَهْلِ

نَمْرٍ وَبِأَيِّ

زَمِينَةٍ مِّنْهُ

بِإِلَى أَهْلِ

نَفْسِهِ، وَإِلَى أَهْلِ

نَفْسِهِ، وَإِلَى أَهْلِ

نَفْسِهِ، وَإِلَى أَهْلِ

نَفْسِهِ، وَإِلَى أَهْلِ

نَفْسِهِ، وَإِلَى أَهْلِ

کردید تا او بمیرد این هم ثبت می شود، حتی بالاتر از این: هر نیتی که شما بر دل می گذرانید ثبت می شود. و لذا کسی که به این اعتقاد دارد، یک جور زندگی می کند، آن کسی هم که معتقد است نه آقا هر کاری که خواستی بکن، حداکثر اگر قانون و حکومتی هست، مواظب باش مردم نفهمند، این یک جور دیگری زندگی خواهد کرد و یقین به آخرت زندگی را در یک جهت خاصی حرکت خواهد داد. پس بزرگترین تضمین کننده سلامت عمل و سلامت اندیشه و روحیات انسان و مصلحت های انسانی اعتقاد به آخرت است و اعتقاد به اینکه همه این چیزها یک روز فی رق منشور (۳ - طور) در یک دفتر گشوده شده ای عرضه خواهد شد. بلکه حتی طبق آیات قرآنی هر یک از این اعمال تجسم پیدا خواهد کرد. ولذا قائل بودن به آخرت صرف یک اعتقاد محض نیست که حالا بگوئیم یکی عقیده دارد، یکی هم عقیده ندارد چه فرقی می کند؟ دو نفر آدم هستند، در جوار همدیگر زندگی می کنند، این عقیده دارد، دیگری عقیده ندارد، نه این چنین نیست! شما در اصول عقاید اسلامی، عقیده ای که منقطع باشد از زندگی و از عمل اصلا ندارید و اعتقاد به آخرت و اعتقاد به قیامت و اعتقاد به محاسبه و پرس و جو و اعتقاد به جزا برای هر عمل و یقین به اینها، تأثیرات زیادی در زندگی دارند و زندگی را شکل خواهند داد. لهدا، همانطور که در قرآن هست یکی از اولین کارهای ادیان این است که عقیده را در ذهن مردم قرار بدهند و به مردم تفهیم کنند که زندگی شما با مرگ پایان نمی پذیرد، بلکه بعد از مرگ هم، زندگی و حساب و جزا است، و به انسانها بفهمانند که اینجا صحنه عمل است و آنجا برداشت از عمل. پس اعتقاد و یقین به آخرت هم یک مسأله است. البته این یقین را از کجا باید حاصل کرد برای اصل قیامت؟ یعنی اینکه پس از مرگ زندگی به انسان برمی گردد و انسان مورد محاسبه قرار می گیرد و به خاطر کارهای بد مجازات می شود و به خاطر کارهای خوب پاداش می بیند، اصل این معنا با برهان عقلی قابل اثبات هست، علاوه بر اینکه نقل هم که سخن پیغمبران باشد پشتوانه این اعتقاد است. به این معنا که وقتی شما پیغمبر را قبول کردید، وحی او را قبول کردید و وقتی او به شما گفت قیامت هست، بطور طبیعی از او می پذیرید، ولو عقل شما هم شما را به او رهنمون نشود. ولی عقل هم رهنمون می شود. یعنی اگر کسی به خدا معتقد باشد (البته اگر بخدا معتقد نباشد مسأله قیامت منتفی است) امکان ندارد این زندگی را با مرگ تمام شده فرض کند، زیرا یک چیز ابتر و یک چیز ناتمام و یک حرکت ناقصی است. لذا حرکت کامل آن است که پاداش کار خوبی را که می کنید ببینید (در دنیا انسان پاداش نمی بیند) یا اگر کار بدی کردید سزایش را ببینید، این ظلمها، این جورها از آن طرف آن مجاهدتها و آن تلاشها و آن زحمت ها اگر خدایی هست باید پاداشی داشته باشد

### برهان عقلی و برهان نقلی در اثبات قیامت

پس اعتقاد به قیامت، از اعتقاد به خداوند قابل انفکاک نیست و اصل مسأله قیامت و مسأله آخرت این است که برهان عقلی و برهان نقلی هم دارد. اما برای جزئیات و تفصیلات ما از عقل دلیلی نداریم، ولذا بایستی نقل به ما بفهماند چه جزئیاتی در آخرت وجود خواهد داشت و قیامت چگونه است؟ اینها را قرآن برای ما تصویر می کند که حساب انسان چگونه انجام می گیرد؟ و اگر قرآن نگوید، عقل ما راهی برای شناخت اینها ندارد، که بهشت چه جورجائی است؟ جهنم چگونه جائی است؟ انسانها در قیامت چه وضعیتی دارند؟ انسانها در قیامت چه می کنند؟ آنها را عقل نمی تواند بفهمد اما صحنه های زنده آنها را قرآن بیان کرده یکی از نویسندگان معروف مصری (سید قطب) در همین زمینه ها دو کتاب نوشته که یکی مشاهده القیامه است، یعنی منظره های قیامت. و او می گوید: قرآن اینجا از بیان عادی فراتر رفته و صحنه نگاری می کند (ترسی می کند) واقعیت هم همینطور است! انشاءالله با قرآن که یک قدری انس بگیرد، آیات قیامت خیلی آیات عجیبی است! و وقتی انسانها آنها را باتدبر می خواند کانه دارد صحنه قیامت را در مقابل چشم خودش از نزدیک مشاهده می کند و از طریق نقل می شود به این جزئیات رسید. این هم خصوصیات آخر، و وقتی این خصوصیات تمام شد می فرماید: اولئك علی هدا من ربهم (۵-بقره) این کسانی که این شش خصوصیت را دارند از سوی پروردگار شما بر هدایتند و علاوه بر اینکه خود این خصوصیات نشانه هدایت الهی است خود اینها کمک می کند به هدایت یافتن انسان و مراتب راههای جدید و منطقه ای ناشناخته و حقایق تازه ای را به برکت این تقوایی که از اینها حادث شده از قرآن استنباط می کند و همانطور که گفتیم: این قرآن مایه هدایت متقین است این هدایت را از چه کسی و از کجا می آورند؟ از قرآن. اولئك هم المفلحون (۵- بقره) و همانانند رستگار و کامیاب شوندگان. پس، اول سوره بقره گفت: این قرآن وسیله ای برای هدایت است، هدایت چه کسی؟ هدایت مؤمنین، و یک تصور اجمالی از مؤمن (یعنی از متقین) در این آیات چند گانه اول سوره بقره بما داد. از اینجا که فراغت پیدا کردیم، دو تصویر دیگر را دنباله همین آیات به ما نشان می دهد: اول: تصویر کافر، دوم تصویر منافق که دو سه باره دربار کفار است. بعد ده، دوازده آیه دربار منافقین است.

- پس از مرگ
- زندگی به انسان
- برمی گردد و
- انسان مورد
- محاسبه قرار
- می گیرد و به
- خاطر کارهای بد
- مجازات می شود
- و به خاطر
- کارهای خوب
- پاداش می بیند،
- اصل این معنا با
- برهان عقلی
- قابل اثبات
- هست، علاوه بر
- اینکه نقل هم
- که سخن
- پیغمبران باشد
- پشتوانه این
- اعتقاد است

